

خبر

روایت قالیبا از نحوه تصمیم‌گیری درباره زمان اعلام شهادت رهبر انقلاب

رئیس مجلس شورای اسلامی گزارشی از نحوه تصمیم‌گیری درباره زمان اعلام شهادت رهبر انقلاب و همچنین چگونگی شکل‌گیری جبهه خیابان در ساعات آغازین جنگ رمضان ارائه کرد. محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی، روز سه‌شنبه ششم مرداد در جلسه شورای هماهنگی مجلس -که پیش از این بخشی از سخنرانی او منتشر شد- ضمن ارائه جزئیاتی از ساعات آغازین جنگ رمضان و تصمیم‌گیری درباره نحوه اعلام شهادت رهبر معظم انقلاب گفت: ما چهار جبهه داریم که این چهار جبهه باید همراه هم کار کنند. دوستان این جبهه‌ها را از یکدیگر جدا نکنید. جداکردن این جبهه‌ها از یکدیگر یعنی تضعیف ایران؛ میدان نظامی، میدان دیپلماسی، میدان خدمت و میدان خیابان. او در ادامه اظهار کرد: در تاریخ ۹ اسفندی که جنگ رمضان آغاز شد، از همان لحظه‌ای که این اتفاق افتاد، شهادت آقا قطعی شد، شاید یک ساعت بعد از بمباران که ما متوجه شدیم، دنبال کار افتادیم و تا توانستیم سران قوا و شهید لاریجانی را جمع کنیم، ساعت هشت شب شد. رئیس مجلس شورای اسلامی در ادامه تصریح کرد: در نهایت ساعت هشت شب دور هم جمع شدیم. می‌خواهم بگویم جبهه خیابان از کجا شکل گرفت. همه ما مش، هفت نفر در آنجا تصمیم گرفتیم که شهادت آقا را کی اعلام کنیم. جمع‌بندی قطعی شد که هشت صبح فردا، یعنی ساعت هشت صبح روز ۱۰ اسفند که ماه مبارک رمضان هم بود، اعلام کنیم. تصمیم گرفته شد و در نهایت ساعت ۱۰ تا ۱۰:۳۰ شب همه پراکنده شدیم.

من و شهید لاریجانی قرار گذاشته بودیم که مرتب با هم در ارتباط باشیم

او در ادامه اظهار کرد: ساعت ۱۲:۳۰ شب بود که تلویزیون‌های آن طرف آبی، شهادت رهبری را اعلام کردند؛ ما دیگر به کسی دسترسی نداشتیم، تصمیم گرفته شده بود و همه پراکنده شده بودیم. خلاصه با آقای لاریجانی حدود ساعت یک الی یک و نیم بامداد بود که یکدیگر را پیدا کردیم. ما دو نفر قرار گذاشته بودیم که مرتب با یکدیگر طبق طراحی‌هایی که کرده بودیم در ارتباط باشیم.

قرار بود هشت صبح روز ۱۰ اسفند خبر شهادت رهبری هم‌زمان با خبر تشکیل شورای رهبری اعلام شود

قالیباف در ادامه تصریح کرد: خلاصه با آقای لاریجانی رحمت‌الله علیه، دوباره صحبت کردیم. قرار بود ابتداالله آملی لاریجانی و آقای ذوالقدر از سحر با افراد مجمع تماس برقرار کرده و تلفنی رای آنان را اخذ کنند تا فرد مورد نظر برای حضور در شورای رهبری انتخاب شده و شورای رهبری رسمیت پیدا کند. در نهایت قرار بود هشت صبح، هم خبر شهادت رهبری و هم خبر شکل‌گیری شورای رهبری اعلام شود.

تصمیم گرفتیم خبر شهادت رهبری در سحرگاه اعلام شود

او در ادامه بیان کرد: ولی ما دیدیم اگر با این دست‌فرمان بخواهیم پیش برویم اصلا نمی‌شود. با آقای لاریجانی دوتایی تصمیم گرفتیم و گفتیم هرچه یاد باد. اکنون ما می‌بینیم چه اتفاقی دارد رخ می‌دهد. ما دو نفر تصمیم گرفتیم در زمان سحر که مردم سر سفره سحری هستند خبر شهادت رهبری را اعلام کنیم و همان موقع مردم به خیابان بیایند. وگرنه باور کنید ممکن بود در بحث خیابان اتفاقات دیگری رقم بخورد.

یادداشت

چرا روایت آمریکا در هیروشیما پیروز شد و در میان شکست خورد؟

موضوع این مقایسه، همدان دانستن هیروشیما و میناب از حیث نوع سلاح، مقیاس تخریب یا تعداد قربانیان نیست؛ موضوع، مقایسه دو سازوکار متفاوت تولید معنا پس از خشونت است. در میناب، ترتیب شکل‌گیری روایت وارونه بود. مدرسه، کیف‌ها، کلاس‌های ویران و خانواده‌های سوگوار پیش از آنکه مهاجم بتواند توضیحی منسجم ارائه کند، دیده شدند. تصاویر ماهواره‌ای، گزارش رسانه‌ها و شهادت شاهدان، امکان انحصار روایت را کاهش دادند. اما عامل اصلی فقط جهان شبکه‌ای و سرعت انتشار تصاویر نبود. ایران شکست نخورده بود. آمریکا نتوانست نتیجه‌ای مشابه سال ۱۹۴۵ به افکار عمومی عرضه کند: نه تسلیمی در کار بود، نه پایان جنگی به نام مهاجم ثبت شد و نه اهداف سیاسی آن به‌طور کامل تحقق یافت. زنجیره مشروعیت‌سازی ناقص ماند: ایران تسلیم نشد و شکست نخورد؛ در نتیجه پیروزی سیاسی آمریکا شکل نگرفت و چون پیروزی سیاسی وجود نداشت، توجیه هزینه انسانی حمله نیز دشوار شد. آمریکا درباره هیروشیما می‌توانست ادعا کند بمب، جنگ را پایان داد. در میناب ناچار بود پاسخ دهد کشته‌شدن کودکان یک مدرسه چه دستاورد نظامی یا سیاسی قابل دفاعی ایجاد کرده است. اینجا برتری تسلیحاتی از پیروزی سیاسی جدا شد. آمریکا توان آسیب‌زدن داشت، اما نتوانست از آن آسیب نتیجه‌ای بسازد که به روایتش مشروعیت بدهد. البته شکست روایت آمریکا، نمی‌تواند یک موضوع مستمر تلقی شود و بر این اساس ضرورت اجتناب‌ناپذیر روایتگری دائم و مستدام از ابعاد فاجعه میناب در افکار عمومی داخلی و بین‌المللی است.

روایت، بخشی از دفاع ملی

پیروزی دست‌کم سه سطح دارد: توان ضربه‌زدن، دستیابی به هدف سیاسی و پذیرفته‌شدن مشروعیت جنگ. ممکن است دولتی در سطح نخست برتری داشته باشد، اما در دو سطح دیگر شکست بخورد. بتواند ویران کند، اما نتواند قانع کند. اگر روایت بخشی از نتیجه جنگ است، حفظ یاد قربانیان و تداوم روایت معتبر از فاجعه نیز بخشی از دفاع پس از جنگ خواهد بود. در این چارچوب است که پیگیری‌های مستمر وزیر میراث فرهنگی درباره ضرورت زنده‌ماندن نام و یاد شهدای میناب که از ابتدای تحمیل جنگ رمضان آغاز شد، قابل تأمل است. در هیروشیما، پیروزی آمریکا برای سال‌ها صدای قربانیان را زیر روایت فاتح پنهان کرد؛ اما در میناب، مهاجم نتوانست ویرانی مدرسه را به پیروزی سیاسی یا پایان جنگ پیوند بزند و از همین رو نتوانست روایت خود را نیز غالب سازد. این‌بار، کودکان پیش از آنکه به عدد تبدیل شوند، خود روایت جنگ را نوشتند.

قتل و انتقال لنج صیادی به شماره ثبت ۳/۱۲۶۷۷ بندرعباس – ثبوت اول

به استناد رونوشت سند شماره ۷۳۳۹ مورخ ۱۴۰۵/۲/۱۰ با شناسه سند ۱۴۰۵۱۱۴۵۸۸۱۳۰۰۰۱۰ دفتر اسناد رسمی ۱۱۳ چابهار آقای عباس دلوش نژاد فرزند محمد تمامی شش دانگ سهام خود در مالکیت لنج صیادی به شماره ثبت ۳/۱۲۶۷۷ – بندرعباس را به آقای خدابخش چاکرزه‌ی فرزند عبدک انتقال قطعی داده است.

مراتب به استناد ماده ۲۵ قانون دریایی ایران آگهی می گردد.

شناسه : ۲۲۳۸۳۱۷

عبدالرحمن فتح‌الله؛ با آغاز یک‌ار دولت اندی برنام به عنوان نخست‌وزیر جدید بریتانیا از حزب کارگر، این انتظار شکل گرفت که لندن در قبال تهران از برخی سیاست‌های دولت کی‌یر استامر فاصله بگیرد؛ اما استمرار صدور مجوز استفاده آمریکا از پایگاه‌های فیرفورد و دی‌ه‌گو کارسیا برای عملیات نظامی علیه ایران، نشان داد در حوزه امنیتی و راهبردی، سیاست خارجی بریتانیا همچنان در چنین شرایطی، مناسبات و کشور تحت تأثیر هم‌زمان تداوم نخست‌وزیر و دولت الزاما به معنای تغییر رویکرد نیست. در همین چارچوب، قراردادن سپاه در لیست گروه‌های تروریستی بریتانیا، عملا سطح بی‌سابقه‌ای از فشار سیاسی، امنیتی و قضایی را علیه ایران ایجاد کرده و یکی از مهم‌ترین کانال‌های اعتماد متقابل میان تهران و لندن را بیش از پیش تضعیف کرده است. در چنین شرایطی، مناسبات و کشور تحت تأثیر هم‌زمان تداوم رویارویی آمریکا با ایران، استمرار حمایت‌های عملی لندن از واشینگتن، بحران امنیت انرژی در خلیج فارس و نیز سایه سنگین جنگ روسیه و اوکراین، به یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال شکننده‌ترین مقاطع خود رسیده است؛ وضعیتی که هرگونه خطای محاسباتی می‌تواند دامنه بحران را از سطح تنش‌های دوجانبه به یک رویارویی گسترده‌تر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گسترش دهد. برای فهم دقیق‌تر مسیر پیش‌رو در میانه تحولات پرشتاب روابط تهران-لندن با مجید تفرشی به گفت‌وگو نشستیم. آنچه در ادامه می‌آید، روایت این پژوهشگر حوزه تاریخ و تحلیلگر مسائل بریتانیا از چشم‌انداز پیچیده دو کشور است.

اقدامی در دوره گذار از کی‌یر استامر به اندی برنام آغاز شد که موضوع قراردادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست گروه‌های تروریستی، از جمله این تحولات است. این دوره گذار را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا حزب کارگر در حال بازگشت به همان مسیری است که در دوران تونی بلر و جورج بوش پسر شاهد آن بودیم؛ دورانی که بسیاری، حمایت حزب کارگر از سیاست‌های جنگ‌طلبانه جمهوری خواهان آمریکا را امری غیرمنطزنه و حتی عجیب می‌دانستند؟

درباره موضوع قراردادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست گروه‌های پرخطر یا تهدیدکننده برای بریتانیا، بعدا به‌طور مستقل صحبت خواهم کرد؛ زیرا این موضوع در سؤال شما نیز مطرح شده و نمی‌خواهم آن را با بحث فعلی در هم بیامیزم. اما برای ورود به سؤال اصلی شما، لازم است ابتدا مقدمه‌ای را بیان کنم. وقتی درباره حزب کارگر بریتانیا صحبت می‌کنید، طبیعتا مانند بسیاری از افراد، نخستین تصویری که به ذهن می‌رسد این است که حزب کارگر، حزبی چپ‌گرا در برابر حزب محافظه‌کار راست‌گراست. این طبیعی‌ترین برداشتی است که هرکسی می‌تواند داشته باشد. اما باید توجه داشت که حزب کارگر امروز، با حزب کارگر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ تفاوتی اساسی دارد. از اواخر دهه ۱۹۸۰ و به‌ویژه از آغاز دهه ۱۹۹۰، تحول مهمی در این حزب آغاز شد. زمانی که جان اسمیت رهبری حزب کارگر را بر عهده گرفت، پروژه‌ای را پایه‌گذاری کرد که بعدها با عنوان «حزب کارگر نوین» (New Labour) شناخته شد. هدف از این تحول آن بود که با اتخاذ سیاست‌هایی متمایل به راست، به تعبیر دقیق‌تر، سیاست‌هایی با گرایش‌های راست‌گرایانه و لیبرالیستی، عرصه را بر حزب محافظه‌کار تنگ کنند. در واقع، راهبرد حزب کارگر این بود که بخشی از شعارها و سیاست‌هایی را که در دوران مارگارت تاچر برای حزب محافظه‌کار موفقیت‌آمیز بود، اقتباس کند. محافظه‌کاران با این سیاست‌ها بیش از یک دهه در قدرت باقی مانده بودند و حزب کارگر نیز تلاش کرد با استفاده از همان الگوها، آرای طبقات میانه را به سوی خود جلب کند. البته جان اسمیت فرصت نیافت این پروژه را به سرانجام برساند. پس از درگذشت او، تونی بلر جوان به همراه یار و شریک سیاسی خود، گوردون براون، این مسیر را ادامه دادند و سرانجام در انتخابات سال ۱۹۹۷ به پیروزی رسیدند و حزب کارگر را به قدرت بازگرداندند. از آن زمان دیگر نه انتظار می‌رفت و نه شاهد آن بودیم که حزب کارگر همان حزب کارگر دوران پس از جنگ جهانی دوم باشد؛ حزبی که رهبرانش نماینده سنت کلاسیک چپ بودند. البته بعدها نمونه‌هایی مانند جرمی کوربین بار دیگر برخی از آن گرایش‌های سنتی چپ را نمایندگی کردند، اما حزب کارگر دوران بلر مسیر متفاوتی را در پیش گرفته بود. در چنین شرایطی، زمانی که تونی بلر به قدرت رسید، در میانه دوران نخست‌وزیری او، جورج بوش پسر و جمهوری خواهان از آمریکا روی کار آمدند. سپس حوادث یازدهم سپتامبر رخ داد و پس از آن جنگ‌های افغانستان و عراق آغاز شد. در آن مقطع انتظار طبیعی این بود که حزب کارگر در برابر جنگ و سیاست‌های آمریکا موضعی انتقادی اتخاذ کند، اما چنین اتفاقی رخ نداد. به تعبیر کن لوبینگستون که از منتقدان جدی تونی بلر بود و بعدها نیز به عنوان شهردار مستقل لندن انتخاب شد، حزب کارگر در آن مقطع به «محافظه‌کارترین حزب تاریخ بریتانیا» تبدیل شده بود. او این جمله را در یکی از سخنرانی‌های مشهور خود علیه جنگ عراق بیان کرد. البته باید توجه داشت که شرایط بریتانیا در آن زمان، در مقایسه با امروز بسیار متفاوت بود. وضعیت اقتصادی کشور به‌مراتب بهتر از شرایط کنونی بود، دولت از اقتدار بیشتری برخوردار بود و مشکلات سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی نیز به گستردگی امروز نبود. در آن مقطع، در شرایط پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ درباره جنگ علیه افغانستان طالبان اجماع بین‌المللی وجود داشت، اما دربارۀ جنگ عراق چنین اجماعی شکل نگرفت. با وجود این، بریتانیا تنها کشوری بود که به‌طور کامل و بدون تردید در کنار ایالات متحده ایستاد و از سیاست‌های آمریکا حمایت کرد.

اما امروز دیگر نه تونی بلر حضور دارد، نه جورج بوش و نه آن روابط ناکسستی و استثنایی میان اروپا و بریتانیا با آمریکا برقرار است. اساسا با آغاز دومین دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، این روابط وارد مرحله‌ای متفاوت شده است. ترامپ از همان ابتدا این پیام را منتقل کرد که دیگر حاضر نیست آمریکا مانند گذشته بار اصلی امنیت اروپا را بر دوش بکشد و معتقد است کشورهای اروپایی باید خودشان مسئولیت بیشتری در

بررسی چشم‌انداز روابط ایران و بریتانیا در گفت‌وگو با مجید تفرشی

دولت جدید، سیاست قدیم

تفرشی: آینده روابط تهران-لندن به سرنوشت جنگ و مناسبات پیش‌روی ایران و آمریکا بستگی دارد



مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

مجید تفرشی

بریتانیا، چه اتهام واردشده به آنان درست باشد و چه نادرست، به دلیل ارتباط با سپاه پاسداران بازداشت می‌شوند و حتی با مجازات‌های سنگین، از جمله حبس‌های طولانی‌مدت یا اخراج از برتانیا، مواجه هستند. بنابراین، این موضوع عملا جرم‌انگاری شده و در قالب مقررات مربوط به تهدید علیه منافع ملی بریتانیا تعریف شده است؛ هرچند مقامات بریتانیایی عامدانه از به‌کاربردن عنوان «تروریستی» خودداری کرده‌اند. **اقتفاا اینجا دو برداشت حقوقی مطرح است. یک برداشت بر مبنای قانون امنیت ملی ۲۰۰۰ است که براساس آن گفته می‌شود سپاه در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار گرفته است. برداشت دیگر به قانون امنیت ملی ۲۰۲۳ استناد می‌کند که براساس آن، برخی معتقدند مجازات‌های پیش‌بینی‌شده بسیار سنگین‌تر است و حتی می‌تواند تا حبس ابد نیز برسد. از نظر شما کدام برداشت صحیح است؟**

بله، من هم این ادعاها را شنیده‌ام. آنچه تاکنون به من گفته شده، بیشتر ناظر بر مجازات‌هایی در حد ۱۴ سال حبس براساس قوانین جدید به دلیل همکاری با دولت‌های متخاصم بوده است. هرچند ممکن است در برخی تفاسیر حقوقی، مجازات‌های شدیدتری نیز مطرح شده باشد. اما فارغ از این بحث، باید به یک نکته مهم توجه کرد. موضوع قراردادن نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست سازمان‌های تروریستی، مسئله تازه‌ای نیست. تقریبا نزدیک به یک دهه است که این موضوع نه‌فقط در بریتانیا، بلکه به بسیاری از کشورهای اروپایی مطرح بوده و درباره آن بحث می‌شود. دلیل آنکه بریتانیا تاکنون رسما چنین اقدامی را انجام نداده، این بوده است که لندن، هم در عمل و هم به صورت رسمی، همواره تلاش کرده روابط دیپلماتیک خود با ایران را حفظ کند یا قطع یا حتی کاهش جدی این روابط پرهیز داشته باشد. این مناسقات، هم ناشی از منافع مستقیم خود بریتانیاست و هم به این دلیل که لندن برای خود نوعی نقش واسطه یا نماینده، به‌ویژه از جانب ایالات متحده و تا حدی نیز از سوی برخی کشورهای اروپایی، در قبال ایران قائل بوده است. نگرانی اصلی این بود که اگر سپاه پاسداران به‌طور رسمی در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار گیرد، ممکن است روابط دیپلماتیک دو کشور دچار اختلال شود و ایران در واکنش، سطح روابط را کاهش دهد؛ یا حتی آن را قطع کند. از نگاه لندن، چنین وضعیتی بیش از آنکه به سود بریتانیا باشد، به زیان منافع این کشور تمام می‌شد.

این استدلال در سال‌های گذشته بارها از سوی مقامات بریتانیایی مطرح شده بود؛ اما پس از آنکه برخی کشورهای اروپایی اقدامات مشابهی انجام دادند و مشاهده شد که واکنش ایران، برخلاف برخی پیش‌بینی‌ها، به آن شد و حتی که انتظار می‌رفت نبود، بریتانیا نیز به‌تدریج به سمت اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر حرکت کرد. با این‌همه، در بیانیه‌ای که شبانه محمود، وزیر کشور بریتانیا، صادر کرد و او در دولت جدید نیز همچنان همین مسئولیت را بر عهده دارد، همچنان از واژه «تروریسم» استفاده نشا به موضوع صرفا در قالب «تهدید علیه منافع ملی بریتانیا» مطرح شد.

اتحادیه اروپا سال گذشته میلادی این اقدام را انجام داد؛ اما همان‌طور که خودتان هم اشاره کردید، تاکنون هیچ‌یک از کشورهای اروپایی به‌صورت مستقل و یک‌جانبه چنین تصمیمی نگرفته‌اند. آیا ممکن است اقدام بریتانیا زمینه‌ساز آن شود که کشورهای مانند آلمان، فرانسه، اسپانیا یا ایتالیا نیز به‌طور مستقل در همین مسیر حرکت کنند؟

واقعیت این است که همه این مسائل به آینده روابط ایران و آمریکا و همچنین مواضع ایران در قبال آمریکا و تحولات منطقه بستگی دارد. اگر وضعیت کنونی ادامه پیدا کند یا حتی از شرایط فعلی بحرانی‌تر شود، چنین سناریویی کاملا محتمل است. اما اگر شرایط به سمت آتش‌بس، کاهش تنش و توافق حرکت کند، بسیاری از این مباحث عملا موضوعیت خود را از دست خواهد داد. بنابراین همه چیز به روند تحولات آینده بستگی دارد.

بیانیه شماره ۴۶ سپاه پاسداران چنین برداشتی را تأیید نمی‌کند. در این بیانیه که ۲۹ تیر منتشر شد، به‌طور رسمی به بریتانیا هشدار داده شده و ادبیات آن نسبت به گذشته کاملا متفاوت است. به نظر می‌رسد لحن تهران در قبال لندن تغییر کرده است.

این وضعیت دوطرفه است. اگر متن سخنرانی ابوت کوپر، وزیر کشور بریتانیا را هم مطالعه کنید، خواهید دید که در یک سخنرانی حدودا ۴۵دقیقه‌ای، پیش از صد بار از تعبیری مانند « رژیم ایران» و «تروریسم جمهوری اسلامی» استفاده می‌شود. بنابراین، این نوع رجزخوانی‌ها از هر دو طرف وجود دارد و تا حدی نیز طبیعی است. همه کشورها برای مصارف

تبلیغاتی و مخاطبان داخلی و خارجی خود چنین ادبیاتی را به کار می‌برند. نباید این بیانیه‌ها و مواضع تبلیغاتی را ملاک قطعی برای ارزیابی آینده روابط دو کشور دانست. همان‌طور که در ایران علیه بریتانیا مواضع تندی اتخاذ می‌شود، در بریتانیا نیز علیه جمهوری اسلامی همین ادبیات و رجزخوانی متقابل وجود دارد. بنابراین، این موضوع یک‌طرفه نیست و نباید بیش از اندازه روی این‌گونه مواضع تبلیغاتی تمرکز کرد.

وضعیت اروپا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اکنون حتی بلغارستان نیز وارد این ادبیات شده است. از یک سو، مقامات ایرانی هشدار داده‌اند و از سوی دیگر، نخست‌وزیر بلغارستان اعلام کرده استفاده از پایگاه‌های نظامی این کشور به معنای مشارکت در اقدام علیه ایران نیست. در عین حال، عراقی نیز این موضوع را با همتای بلغارستان خود مطرح کرده است. آیا اروپا، از لندن تا صوفیه، به‌تدریج در حال ورود مستقیم یا غیرمستقیم به این تقابل است؟

وجود پایگاه‌های نظامی آمریکا، چه در کشورهای اروپایی و چه در کشورهای منطقه، از جمله حوزه خلیج فارس، برای تفریح یا نمایش نیست؛ این پایگاه‌ها برای استفاده در شرایط ایالات متحده و تا حدودی نیز متحدهان را قرار دارد. بنابراین، مورد نیاز نظامی ایجاد شده‌اند و در شرایط فعلی، مهم‌ترین سناریوی احتمالی استفاده از آنها، ایران است. با این حال، کشورهایی مانند بلغارستان عملا اختیار چندانی در این زمینه ندارند. در کشوری مانند بلغارستان که تا حد بسیار زیادی به ساختارهای اقتصادی و امنیتی غرب وابسته است، تصمیم نهایی درباره نحوه استفاده از این پایگاه‌ها عمدتا در اختیار ایالات متحده و تا حدی نیز متحدهان قرار دارد. بنابراین، مقامات کشورهایی مانند بلغارستان ناگزیرند برای کاهش مسئولیت سیاسی خود بگویند تصمیم‌گیرنده اصلی نیستند، البته از منظر حقوقی و سیاسی، این ادعا که «استفاده از پایگاه به ما ارتباطی ندارد»، پذیرفتنی نیست. ممکن است کشوری بگوید تحت فشار آمریکا قرار دارد یا گزینه دیگری در اختیار ندارد، اما در این مورد نمی‌تواند مسئولیت خود را به‌طور کامل نفی کند. همین وضعیت را در مورد بسیاری از کشورهای منطقه نیز می‌توان مشاهده کرد. برخی کشورها ممکن است اعلام کنند اجازه چنین اقدامی را نمی‌دهند، ولی در عمل با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند. بنابراین، هر کشوری براساس منافع ملی خود عمل می‌کند. ایران نیز براساس منافع خود اعلام می‌کند اگر از خاک کشوری علیه ایران استفاده شود، انتظار پاسخ متقابل وجود خواهد داشت. اینکه این پاسخ در چه سطحی باشد، صرفا در حد هشدار باقی بماند یا به اقدام عملی منجر شود، موضوعی است که تصمیم‌گیری درباره آن بر عهده مسئولان سیاسی و نظامی است.

در همین زمینه، عراقی به ماده ۳ قطع‌نامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل نیز استناد کرده و گفته است کشوری که اجازه استفاده از خاک یا پایگاه خود را برای تجاوز به کشور دیگر بدهد، خود نیز در آن تجاوز شریک محسوب می‌شود. آیا این برداشت از نظر حقوق بین‌الملل درست است؟

بله، از منظر حقوقی اگر کشوری آگاهانه اجازه دهد از قلمرو یا پایگاه‌هایش برای حمله به کشور دیگری استفاده شود، نمی‌تواند ادعا کند هیچ مسئولیتی ندارد. این موضوع صرفا به معنای تحمل یک تعرض نیست، بلکه نوعی مشارکت در آن اقدام تلقی می‌شود. به بیان ساده، شما نمی‌توانید بگویید اجازه داده‌اید از خاتنان برای حمله به همسایه استفاده شود، ولی مسئولیتی متوجه شما نیست. چنین استدلالی پذیرفتنی نیست. ممکن است کشوری بگوید تحت فشار بوده یا انتخاب دیگری نداشته است، اما نمی‌تواند اصل مسئولیت خود را از دست دهد. در مورد دولت جدید اندی برنام نیز بیش از تشکیل کابینه، گمانه‌زنی‌های مختلفی درباره ترکیب تیم سیاست خارجی مطرح بود. برخی تصور می‌کردند دیوید لمی همچنان در سمت وزیر امور خارجه باقی خواهد ماند، اما در نهایت، برخلاف انتظار بسیاری از ناظران سیاسی بریتانیا، اد میلیبن به این سمت رسید. اد میلیبن سابقه و کارنامه سیاسی شناخته‌شده‌ای دارد. او فرزند راننده مهاجر اهلستانی-یهودی مارکسیست و نظریه‌پرداز برجسته علوم سیاسی و استاد مدرسه اقتصاد دانشگاه لندن (LSE) است. برادر بزرگ‌ترش، دیوید میلیبن نیز سال‌ها وزیر امور خارجه بریتانیا بود. دیوید میلیبن در دوران وزارت خود، مانند رابین کرک و جک استوار در دولت بلر، در مقاطع مختلف با سیاست خارجی دولت تونی بلر در سه سال دولت گوردون براون از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ وزیر خارجه بود. هرچند بعدها کاملا از سیاست حزبی در بریتانیا فاصله گرفت و در مدیریت نهادهای بین‌المللی و خیره فعالیت کرد. اد میلیبند نیز پیش‌تر در مقطعی رهبر حزب کارگر بود، اما در انتخابات شکست خورد و مدتی از کادر رهبری حزب کنار رفت. اکنون بار دیگر به دولت بازگشته است. هر دو برادر، اگرچه نسبت به برخی سیاست‌های اسرائیل و شخص بنیامین نتانیاهو انتقاداتی دارند، اما در مجموع به جناح راست حزب کارگر و جریان موسوم به «بلری» نزدیک هستند. اندی برنام نیز مانند کی‌یر استامر، از ابتدا ادعا کرد راه سومی میان جریان تونی بلر و جریان جرمی کوربین در پیش خواهد گرفت؛ با این حال، به نظر می‌رسد در عمل سیاست خارجی دولت او تفاوت بنیادینی با دوره استامر نخواهد داشت. البته توجه به ترکیب کابینه و انتخاب‌های انجام‌شده، نه تمایل جدی برای تغییر این سیاست‌ها وجود دارد و نه در شرایط فعلی اساسا امکان تحقق چنین تغییری فراهم است. در موضوع استفاده بی‌سروصدای آمریکا از پایگاه‌های نظامی بریتانیا نیز وضعیت تفاوت چندانی نکرده است. همان کاری که در دوره استامر انجام می‌شد، در دوره برنام نیز ادامه خواهد یافت. البته دولت بریتانیا می‌تواند در سطح سیاسی اعتراض یا ملاحظاتی را مطرح کند، اما در عمل امکان جلوگیری از استفاده آمریکا از این پایگاه‌های نظامی را ندارد. شرایط شکننده اقتصادی و سیاسی بریتانیا به‌گونه‌ای است که هم تعامل گسترده و هم ورود به چنین تقابلی با ایالات متحده، برای هر دولت حزب کارگر، نوعی خودکشی سیاسی محسوب می‌شود.